

# سمفونی دنیای نو

زندگی نامه آنتونین دورژاک  
آهنگسازی برخاسته از سرزمین بوهم  
(کشور چک)

اثر: یان وان استراتن

تصاویر از: ماریون کاس  
ترجمه: علی اصغر بهرام بیگی

[Shiraz-Beethoven.ir](http://Shiraz-Beethoven.ir)



شیراز

## Shiraz-Beethoven.ir

آنچه در این کتاب آمده است:

- ۱- دوستان و میهن پرستان
- ۲- شاگرد قصاب یا هنرآموز موسیقی؟
- ۳- «شهر بزرگ»
- ۴- شاگرد قصاب و هنرآموز موسیقی
- ۵- پراگ: تصنیف قطعه اپوس ۱
- ۶- دو شاگرد جذاب
- ۷- «من یک آدم ساده هستم»
- ۸- جایزه‌ای از طرف دولت
- ۹- «بتهوون مراقب من است»
- ۱۰- برامس، استاد و دوست
- ۱۱- سایر دوستان و موسیقیدانان
- ۱۲- موسیقی‌ای که بازار دارد و «موسیقی خوب»
- ۱۳- یادبودهای کودکی
- ۱۴- از تردید تا وفای به عهد
- ۱۵- عروس وارسته از شیخ
- ۱۶- «یک نوازنده خودمانی و ساده چکی»
- ۱۷- درجه دکترای افتخاری

۱۰ / سمفونی دنیای نو

۱۸- چرا همگی زانو نمی‌زنید؟

۱۹- سمفونی دنیای نو

۲۰- یک فقدان دردناک

۲۱- نغمه‌های واپسین

راهنمای آثار آنتونین دورژاک

## دوستان و میهن پرستان

تاریکی روستای «نلا هوزهوس» را پوشانده بود، روستایی که در یکی از درّه‌های حاصلخیز سرزمین بوهم در شمال پراگ قرار داشت. این چنان



ساعتی بود که اکثر کشاورزان معمولاً در رؤیای محصول کشتزارشان به سر می بردند ولی در این شب حتی غذاهای خسته نمی توانستند به خواب بروند از آن رو که صدای آوازهای پرتین و با مهابتی از مهمان پذیر فرانتی شک دورژاک به گوش می رسید. در این شب روستاییان آوازهای محلی و بومی خود را در تاریکی سر می دادند، به زبان چکی که زبان بومی شان بود آواز می خواندند در آن حال که نوازندگان ویلن و صدای ضرب کوبیده شدن پوتین های سنگین بر زمین آنها را همراهی می کردند. با آنکه کلمات این آوازاها، آواهایی که از شدت طنین موجب می شد بشقاب ها در گنجه جاذرفی تکان بخورد، متفاوت بود ولی در واقع همه آنها از یک نکته سخن می گفت.

این آوازخوانان جملگی خواستار آن بودند که سرزمین بوهم آزاد شود. جمع شدن و خواندن آوازهایی در زمینه آزادی ملی از جانب دولت حاکم ممنوع اعلام شده بود. برای مدت چند قرن، خاندان حاکم هابسبورگ از اعطای استقلال به مردم سرزمین بوهم خودداری ورزیده بودند. ولی در این شب، روستاییانی که در زیر بام سفالین سرخ رنگ مهمان پذیر فرانتی شک دورژاک گرد آمده بودند کوچکترین توجهی به تهدیدهای حاکمان منفور هابسبورگ و عاملان بیرحم آنان نداشتند. در روستای کوچک نلاهوزه وس که بر روی نقشه امپراتوری به زحمت چون نقطه ای بس خرد به شمار می آمد یک سازمان مخفی تشکیل شده بود تا با رهبران خواستار آزادی سرزمین بوهم در پراگ، آن پایتخت درخشان، شهر یکصد برج، واقع در یک یکصد کیلومتری روستا، همکاری کنند.

با همه سر و صدای پرنشاط برآمده از آواز خواندندان، روستاییان نلاهوزه وس خوب نمی دانستند به چه کار پرخطری دست یازیده اند. اگر پلیس باخبر می شد که این میهن دوستان در صدد آن هستند تا سرزمین

بوهم را از یوغ سلطه خاندان هاپسبورگ به در آوردند و آزاد سازند، جملگی آنان و حتی خانواده‌هایشان به زندان دچار می‌شدند و در آنجا باقی می‌ماندند تا جان بسپارند و رهبران و سردسته‌هایشان را چه بسا می‌درنگ تیرباران می‌کردند. ولی در آن زمان هم مثل امروز، شور و شوق آدمی برای آزاد بودن و آزاد زیستن چیزی نبود که به آسانی سرکوب شود. در این شب روحیه روستاییان چنان قوی و برانگیخته شده بود که هیچ خطری مانعشان نمی‌شد. البته صاحب مهمان‌پذیر احتیاط لازم را به عمل آورده و بر سر هر طرف جاده که از یک سوی روستا به سوی دیگر امتداد داشت نگهبانی گماشته بود. در زیر آسمان صاف و پرستاره، ستارگانی که نورشان در آب‌های رودخانه ملداوا انعکاس می‌یافت، این نگهبانان رفت و آمد بر روی جاده را کاملاً زیر نظر داشتند. برای مدتی طولانی فقط از دور بازتاب صدای آوازخوانان در مهمان‌پذیر و گاه به گاه عوعوی سگی تنها در برابر نورافشانی مهتاب به گوش این نگهبانان می‌رسید.

در مهمان‌پذیر، آوازخوانی آن گروه از روستاییان - مردانی نیرومند که شلوارهایی تا سر زانو دوخته شده با پارچه خشن دست‌باف محلی و جلیقه‌های کوتاه به‌رنگ‌های مختلف برتن داشتند - هر لحظه با خشم و حرارت بیشتری توأم می‌شد. با شنیدن کلمات آن آوازهای قدیمی بومی که معنا و حالتی مبارز طلبانه داشت، یک آدم ناآشنا با آن محیط ممکن بود چنین تصور کند که در همان ساعت روستاییان آماده می‌شدند چون یک تن واحد از جای برخیزند و حاکمان ستمگری را که سه قرن بر آنان فرمان می‌راندند از قدرت ساقط کنند. صدای ساز نوازندگان ویلن که آواز خوانان را همراهی می‌کردند و بدن خود را به ضرب آهنگ‌های رزمی که می‌نواختند تکان می‌دادند در آواز پرتین و هیجان‌آمیز آن آوازخوانان گم می‌شد.